

کارنامه اردشیر

(۸) افشان ، اسب ، ی ، ارتخشیر ،
 گرفت ، اندر ، سرای ، بورت ، په ، آخور ، بست ، په ،
 یو ، وکاه ، واسپست ، نیوک ، داشت ، وارتخشیر ، او ،
 نشست ، گاس ، وگیواک ، په ، آدوین ، بورت ، بر ، نشست ،
 (نشاست) . (۴۲) (۹) ارتخشیر ، وس ، اندوهگین ، بوت ،
 هماک ، اندیشیت . (۱۰) واویشان ، درون ، یشت ، او ، ارتخشیر ،
 خواهشن ، کرد ، کو ، واج ، فرماک ، کرتن خورشن ، خور ،
 واندوه ، وتیمار ، می ، دار ، چیه ، اوهرمزد ، وهمانسپندان .
 چارک ، این ، چیشی ، خواهند ، واین ، پتیارک ، ایتون ،
 بر ، نی ، هیلیند ، (۱۱) چیه ، اپاک ، ستهمکیه ، دهاک ، (۴۳)
 و فراسیابک ، ی ، تور ، والکسندر می ، هروماک ، پسیچ ،
 یزدان ، یتش ، خورسند ، نی ، بوت افشان ، په ، ورژ ،

می بابد. (۸) ایشان اسب اردشیر بدرون برده باخور بستند و جو وکاه و یونجه
 برایش ریختند و اردشیر را در جایگاهی نشمین دادند. (۹) اردشیر
 بسی اندوهگین بود و همی اندیشید. (۱۰) ایشان (خوان نهاده) آیین درون
 آغاز کردند و از اردشیر هم خواهش کردند که « باژ » فرماید
 و خوراک خورد و بگفتند این همه اندوه و تیمار مدار چه
 هرمزد و امشاسپندان چاره این کار خواهند کرد و این پتیاره (بلا) را
 بدین حال نخواهند هشت. (۱۱) چه با همه نیرومندی اثری دهاک و افراسیاب
 تورانی و اسکندر رومی چون یزدان از ایشان ناخورسند بود بدست خود

(۴۲) عبارت خالی از تشویش نیست .

(۴۳) مقصود اثری دهاک است

ودست ، ی ، خویش ایتون ، اوبین ایبتاک ، کرت ، چیگون ،
 آن ، ی ، گیهان ، آشناک ، (۱۲) ارتخشیر ، په ، ان ، سخن ،
 مینشن ، خوش بر ، بوت ، واج ، کرت ، وخورشن ، خورت ،
 (۱۳) افشان ، آس ، نی ، بوت ، بر ، وشکل ، پیش ، آورت ،
 ومیازد ، رایینیت ، افرینگان ، کرت ، (۴۴) (۱۴) ارتخشیر ،
 ویهیه ، ودین ، دوستیه ، ایوکا نکیه ، وفرمان
 بورتاریه ، ی ، اویشان ، اییگومان ، بوت .
 (۱۵) افش ، راز ، ی ، خویش ، او ، بورژ ، و بورژ اتور ،
 دات ، وگوفت ، کو ، من . خوت ، ارتخشیر ، هوم ، نون ،
 این ، نگیریت ، کو ، چارک ، ی ، این ، په ، بر ، افسینوستن ، (۴۵)
 ی ، این ، کرم ، ادیباران ، ی ، اوی ، چیگون ،
 شایت ، خواستن ، (۱۶) اویشان ، په ، پسخو ، (پسخن)
 کوفت ، کو ، ایما ، په ، تن ، و ، گان ، وهیر ، وخواستک ،

ایشان را چنان نانوود ونا پیدا کرد که همه جهان میدانند . (۱۲) اردشیر
 از این سخن خوشدل شده « باز » گفت و خوراک خورد . (۱۳) ایشان
 می نداشتند انگور (و شکله - دانه انگور) پیش آورده آفرینگان ساختند .
 (۱۴) اردشیر از بهی ودین دوستی و یگانگی وفرمان برداری ایشان مطمئن شد
 (۱۵) وی راز خود به برز و برزادر باز گفت که من خود اردشیرم و
 گفت اکنون این بنگرید که چاره این کار و کندن ریشه کرم ویاران
 او چسان میتوان کرد . (۱۶) ایشان بیاسخ گفتند اگر ما تن و جان
 و مال و خواسته وفرزند خویش درراه اعلیحضرت شما که پادشاه ایران شهر

(۴۴) عبارت خالی از شك نیست .

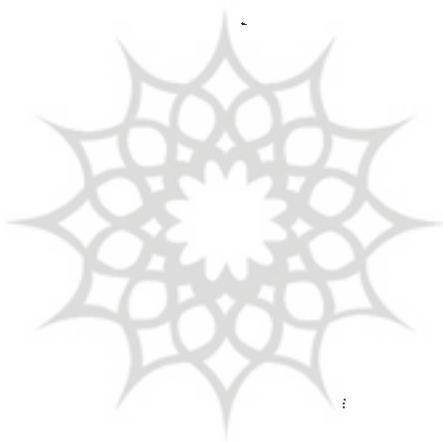
(۴۵) معنی این کلمه درست معلوم نیست

خویش ، و فرزند ، شتک ، شما ، بگانوگان ، ایران ، شتر ،
 بر ، ایات ، ایسپارتن ، بر ، اسپاریم . (۱۷) بر ، ایما ،
 ایتون ، دانوم ، کو ، چارک ، ی . این ، دروچ ، ایتون ،
 شایت ، خواستن ، کی ، تر ، خویشتن ، په ، ادوینک ، مرت ،
 ی ، دورشتریک ، اراستک ، کونی ، او ، وتار ، دژ ، تن ،
 ی ، خویش ، په ، بوندکیه ، وپرستشن ، ی ، اوی ، بر ،
 اسپاریه ، و مرت ، دو ، ی ، هاوشت ، دین ، اکاس ، او ،
 انود ، بری ، وپه ، شان ، یزشن ، وازبایشن ، یزدان ،
 و همانسپندان ، فراژ ، گیری ، وکی ، هنگام ، ی ، خورشن ،
 خورتن ، ی ، ان ، کرم ، بوبت ، ایتون ، کون ، کو ،
 روی ، ی ، و تاختک ، داری ، په ، زفر ، ی ، ان ، دروچ ،
 یریششن ، تاک ، میریت ، و ان ، دروچ ، ی ، مینوک ، په ،
 ازشن ، ازبایشن ، یزدان ، برشایت ، زتن ، و آن ، دروچ ، تن ، کرتیک ، په ،
 روی ، و تاختک ، بر ، شایت ، زتن . (۱۸) ارتخشیر ،
 ان ، سخن ، پسندیت ، وپه ، خوب ، داشت ، و او ، بورژ ،

اید باید اسپاریم میسپاریم . (۱۷) ولی چنین میدانیم که چاره این نادرست
 را بدینسان توان کردن که تو خود را باین مردم شهر های دور اراسته
 درون دز روی و خویشتن را ببندگی و پرستاری کرم سپاری و دو مرد
 خدائی دین آگاه همراه خود بدانجا بری که با ایشان بستایش و نیایش
 یزدان و امشاسپندان فراز گیری و چون هنگام خوراک خوردن ان
 کرم باشدروی گذاخته با خود داشته باشی و بدهن ان نا درست بریزی
 تا بمیرد چه ان روح نادرست را به ستایش و نیایش یزدان می توان
 کستن و ان تن نادرست را با روی گذاخته می توان کستن . (۱۸)
 اردشیر این سخن به پسندید و به برز و برزادز گفت که من این کار را

و بورژاتور ، گوفت ، کو ، من ، این ، کار ، په ، ادیباریه ،
ی ، شما ، توان ، کرتن ، . (۱۹) اویشان ، گوفت ، کو ،
هر ، کار ، ی ، شما ، فرمایت ، تن ، وگان ، بر ،
بفسپاریم .

یاری شما میتوانم کردن . (۱۹) ایشان بیاسخ گفتند هر کاری که شما
فرمائید ما تن و جان میسپاریم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اپر ، کوشتن ، ی ، ارتخشتر ، مهرک ، ی ،
 انوشک ، زاتان ، و اوسکالشن ، ی ، اپاک ،
 بورژ ، و بورژاتور ، و کوشتن ، اوی ، کرم ،
 و هفتان بوخت ، رای ،

(۱) ارتخشیر ، اثر ، انود ، اپاژ ، او ، ارتخشیر ،
 خوره ، مت ، وکار ، اپاک ، مهرک ، انوشک ژاتان ، کرت ،
 ومهرک ، زت ، شتر ، وگیواک ، وهیر ، و خواستک ، هموین ،
 او ، خویش ، کرت ، . (۲) کار ژار ، اپاک ، کرم ، کرتن ،
 رای ، کس ، فرستیت ، . (۳) بورژ ، و بورژاتور ، او ،
 پیش ، خواست ، اپاک ، اوسکالت ، . (۴) وس ، زوزن ،
 و دینار ، و پتموچن ، بستیت ، و خویشتن ، په ، ورامک ،
 خوراسانیک ، اراستک ، داشت ، اپاک ، برژ ، و بورژاتور ،
 او ، بون ، ی ، دژ ، ی ، گولال ، مت ، و گوفت ، کو ،
 من ، مرتی ، ی ، خوراسانیک ، هوم ، اثر ، این ، ورژاوند ،

کشتن اردشیر مهرک نوشزاد را و کنکاش او بابرزو برزاذر
 وکشتن او کرم و هفتان بخت را

(۱) اردشیر از انجا باردشیر خره آمد و با مهرک نوشزادکارزار
 کرده ویرا بکشت و شهر و جایگاه و همگی مال و خواسته او را ازان
 خویشتن کرد . (۲) سپس باز لشکر بکارزار کرم فرستات . (۳) وبرز
 و برزاذر را پیش خود خوانده با ایشان کنکاش نمود . (۴) ودرهم
 و دینار و جامه بسیار بر داشته خود را بجامه خراسانیان اراسته کرد و
 همراه برز و برزاذر به پای دز کلال آمد و گفت مردی خراسانی هستم
 و از این خدای خجسته اجازت میخواهم که به پرستاری او بیایم .

خوتای ، ایافتی ، خواهوم ، کو ، او ، دزی ، ی ، پرستش ،
ایوم ، (۵) اویشان ، اوژدیس ، پرستکان ، ارتخشیر ، اپاک ،
ان ، دو ، مرت ، مرتومان ، بر ، پتگرفت ، په ، مان ، کرم ،
گیواک ، کرت ، (۶) ارتخشیر ، روژ ، سه ، په ، آن ، ادونیک ،
پرستش ، و ایوکانکیه ، کرم ، کرتن ، بیتا کینیت ، و ان ، زوزن
و دینار ، و گامک ، او ، پرستکان ، دات ، ایتون ، کرت ،
هر ، کیه ، اندر ، ان ، دژ ، بوت ، افسد ، سهست ، وافرین ، کرتار
بوت ، اند ، (۷) یس ، ارتخشیر ، گوفت ، کو ، ایتون ، و به ، سهست ، کو
کرم ، سه ، روژ ، خورشن ، په ، دست ، ی ، خوت ، دهوم ،
(۸) پرستگان ، وکار ، فرمانان ، همدینا ، بوت ، اند ،
(۹) ارتخشیر ، کس ، فرستیت ، سپاه ، چهار ، ست ، مرت ،
هنر او مند ، و گان افسپار ، په ، فریوار ، ی ، آن ، گیواک ،
په ، کوف ، گیواک ، ی ، شکستک ، نیهان ، فرموت ، کرتن ،
(۱۰) فرموت ، کو ، اسمان ، روژ ، کی ، از ، دژ ، ی

(۵) پرستاران کرم اردشیر را با ان دو مرد (برزو و برادر) و مردمی
که همراه داشتند بیدیرفتند و در بارگاه کرم جای دادند . (۶) اردشیر
سه روز بدینسان پرستاری کرم می کرد و یگانگی و دلسوزی نمایان میساخت
و ان درهم و دینار و جامه که همراه آورده بود بآن پرستاران داد و
چنین کرد که هر که در ان دز بود شکفت ماند و همگی آفرین میکردند
(۷) سپس اردشیر گفت بهتر است که سه روز با دست خود خوراک کرم
دهم . (۸) پرستاران کرم و کار فرمایانش رضایت دادند . (۹) اردشیر کسی فرستاد
که چهارصدتن از سپاهیان هنرمند و جانسپار را به نزدیکی دز آورده در شکافهای
کوه پنهان ساخت . (۱۰) و پیغام بدیشان داد که در اسمان روز (روز
بیست و هفتم ماه) چون از سوی دز کرم دودی بینید مردانگی و هنرمندی از خود

کرم ، دوت ، وینیت ، مرتانکیه ، (۴۵) هونراوندیه ، کونیت ،
 واو ، بون ، دژ ، آیت ، (۱۱) خوت ، آن روژ ، روی ،
 وتاختک ، داشت ، وبورژک . وبورژاتور ، یزشن ، وازبایشن ،
 یزدان ، فراژ ، گرفت ، (۱۲) وکی ، هنگام ، ی ، خورشن ،
 بوت ، گرم ، په ، آدونیک ، هر ، روژ ، وانگ ، گرت ، (۱۳) ارتخشیر ، پیش
 اژ ، آن ، اوژدیس ، پرستگان ، و کارفرمایان ، په ، چاشت
 مست ، وایببود ، (ایبند) کرت ، ایستات ، خوت ، اپاک ، ریدیکان ،
 ی ، خویش ، او ، پیش ، کرم ، رفت ، وان ، خون ، گاووان ،
 وگوسپندان ، چیگون ، هر ، روژ ، دات ، او ، پیش ، ی ،
 کرم ، بورت ، وهمچیگون ، کرم ، زفر ، اپاژ ، گافت ، کو خون ،
 خوریت ، ارتخشیر ، روی ، وتاخت ، په ، زفر ، ی ، کرم اندر ،
 ریخت ، (۱۴) کرم ، چیگون ، روی ، او ، تن ، مت ، په ،
 دو ، شکافت ، وانگ ، ایتون ، اژش ، بر ، مت ، کو ،
 مرتومان ، اندر ، دژ ، هماک ، او ، آنود ، مت ، اند ،

آشکار سازید و بیای دز بیایید. (۱۱) در همان روز اردشیر روی گداخته
 خود بر داشت و برزو برزادز ستایش و نیایش یزدان فراز گرفتند. و
 چون هنگام خوراک گرم فرا رسید وی بائین هر روز بانگ کرد. (۱۳)
 اردشیر پیش از آن در سر خوراک پرستاران کرم را مست و بیهوش ساخته
 بود و اینهنگام خود با چاکران اش پیش کرم رفتند و آن خون گاو
 و گوسفند که هر روز باو میدادند پیش بردند و همینکه کرم دهان باز
 کرد که از آن خون بخورد اردشیر روی گداخته را بدهان وی ریخت
 (۲۴) کرم همینکه روی به تن وی در آمد بدو نیمه شکافت و چنان بانگی
 از آن برخواست که همه مردمان که در دز بودند آن بانگ بشنیدند و همگی
 (۴۵) این کلمه در اصل نسخه «مرتاپوکیه» است ما بتصحیح
 «مرتانکیه» کرده ایم.

واشوپ ، اندردژ ، اوپست ، ۱۵) ارتخشیر ، دست ، او ،
 سپر ، وشمیشر ، زت ، وگران ، زنشن ، کوششن ، په ، ان ،
 دژ ، کرت ، وفرموت ، کو ، اتخش ، کونیت ، تاك ، دوت ،
 په ، اوبشان ، اسوباران ، دینار ، بویت ، زیدیکان ، همگونگ ،
 کرت . ۱۶) واسوباران ، ی ، په ، ، کوف ، بوت ، اند ،
 چیگون ، دوت ، از ، دژ ، دیت ، په ، تاختن ، او ، بون ،
 ی ، دژ ، ادیباریه ، ی ، ارتخشیر ، مت ، اند ، او ، وتار ، دژ ، اوپست ،
 ووانك ، کرت ، کو ، پیروز ، پیروز ، بوات ، ارتخشیر ، شاهان ، شاه ، ی ،
 پایکان ، شمیر ، او ، کار ، کرت ، ایسیتت ، ۱۷) مرتوم ،
 ی ، دژ ، هر ، چیه ، اوزت ، ایوس ، (۴۶) په ، اوشتاپشن
 وکوششن ی ، کارزار ، از ، دژ ، اوپست ، اند ، وان ،
 اپاریك ، زینهار ، خواست ، او ، بوندکیه ، وفرمان بور تاربه ،
 مت ، اند . ۱۸) ارتخشیر ، ان ، دژ ، کنت ، وافیران ،
 کرتن ، فرموت ، انود ، روستاکی ، کولالان ، خوانیند ، کرت ،
 وهفت ، اتخش ، ی ، واهرام ، په ، آن ، گیواك ، نشاست ،

بدانجا شتافتند و اشون در دز افتاد. ۲۵) اردشیر دست به سپر و شمشیر زده کشتارهای
 بسیار کرد و فرمود چاکران آتش افروختند تا سواران که در کوه بودند
 به بینند. ۱۶) و سواران در کوه چون آن دود بدیدند بیاری اردشیر شتافتند و
 با پای دز تاخته بدرون در در آمدند و نانك میکردند که فیروز باد اردشیر
 تابکان شاهنشاه و شمشیر بکار می بردند. ۲۷) مردم دز هر چه بودند با کشته شده
 یا با کوشش و کارزار از دز بیرون افتاده رهائی یافتند و دیگران از اردشیر
 زینهار خواسته به بندگی و فرمان برداری آمدند. ۲۸) اردشیر ان دز
 از بن بکند ویران ساخت و روستائی بدانجا فرمود ساختن که کللالان
 خوانند و هفت آتش بهرام بدانجا نشانید و مال و خواسته و زروسیم که از ان

(۴۶) بجای این کلمه «ایوپ» که بمعنی «یا» است صحیح است .